

خودفروشی بر بساط نکته دانان

دکتر محمود رضا شریعت زاده

□ بزرگ‌ترین مشکل فلسفه در ایران نداشتن روانشناسی فلسفی است. مسائل فلسفی به صورت محض و صرف و گسسته ارائه می‌شود و ذهنی هرچند مستعد و تیزهوش آخر سر دچار سر هم‌بندی مصنوعی و مکانیکی ایده‌ها می‌شود و جان فلسفه را در نمی‌یابد و روح آن را از دست می‌دهد.

به قول دانشمند بزرگوار فردریش نیچه تیر در تاریکی می‌اندازیم و به هدف نمی‌زنیم؛ چون از جای درست شروع نمی‌کنیم و دانشی ریشه‌دار و زنده را به کار نمی‌بندیم تا مفاهیم جدا جدا و پراکنده و تک‌تک را یک کاسه ببینیم. چه کار عظیمی است که مطالب فلسفی مختلف را پیوند زنیم، بی آن که آن‌ها را خلط کنیم.

یک بار، فقط برای یک بار که شده می‌خواهیم جرات کنیم و به جای این که از اول شروع کنیم از قسمت وسط، موضوع فلسفه را پی بگیریم. دیگر تقدم و تاخر فیلسوفان ما را به اشتباه نخواهد انداخت و عیار علمی آن‌ها را در رابطه با روانشناسی فلسفی با ما سخن می‌گوید.

از جای اساسی باید شروع کرد و مثلث طلایی «اراده - آگاهی - من» که مقولات ذهن کانت است مبنا قرار می‌گیرد و این توضیح ضروری است که این مثلث یک مثلث ریاضی نیست، بلکه دارای سه راس معنایی است که تضعیف یا تشدید هر یک از این سه نقطه ساختار آن را از هم فرو خواهد پاشید. برون فکنی یا درونی کردن این مثلث نیز بحث جداگانه‌ای خواهد داشت که به موقع به آن خواهیم رسید، چون این مساله بسیار حساس است باید گام به گام پیش برویم. و از دکارت شروع کنیم با استفاده از کتاب فلسفه در عمل جناب آقای ادم مورتون^۱ (صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹) دکارت برهانش را برای اثبات من این گونه بیان کرده است: «بنابر این فرض می‌کنیم که هر آن چه می‌بینیم پندارهای باطل باشند، معتقدم که از همه‌ی آن چه حافظه‌ی دروغ‌گویم به من می‌گوید، هرگز هیچ چیز وجود نداشته است. تصور می‌کنم که هیچ حسی ندارم. معتقدم که جسم، شکل، امتداد، حرکت و مکان چیزی جز خیال واهی نیستند، پس چه چیز را می‌توان حقیقی انگاشت؟ شاید فقط یک چیز را و آن این که هیچ چیز یقینی وجود ندارد...»

آیا خدایی نیست... که این اندیشه‌ها را در ذهن من جای دهد؟ چنین فرضی لازم نیست؛ زیرا شاید خودم بتوانم آن‌ها را ایجاد کنم. پس در هر حال، خود من چیزی نیستم؟...
اما پیش از این خود را متقاعد کرده‌ام که هیچ چیز در جهان نیست، نه آسمانی، نه زمینی، نه ذهنی و نه بدنی. مگر من هم وجود ندارم؟ هرگز! اگر

به چیزی متقاعد شده، یا حتا به چیزی اندیشیده باشیم، مسلماً باید وجود داشته باشیم. اما شاید فریب دهنده‌ی در میان باشد، بسیار نیرومند و بسیار زیرک که همواره سخت می‌کوشد تا فریبم دهد. اگر او فریبم می‌دهد، پس تردیدی نیست که من وجود دارم و هر قدر هم که در فریب دادنم بکوشد، باز هرگز نخواهد توانست کاری کند که در همان حال که فکر می‌کنم چیزی هستم، چیزی نباشم. از این رو، پس از درست و دقیق اندیشیدن سرانجام باید نتیجه بگیرم که این گزاره‌ی «من هستم»، «من وجود دارم» هر بار که آن را بر زبان آوردم یا در ذهن تصور کنم، لزوماً صادق است.
دکارت با شکی تا حدود زیادی غیرفلسفی بدون در نظر گرفتن دو جزء دیگر مثلث طلایی «اراده - آگاهی» به صورت خشک بر روی من تمرکز کرده است.

راسل می‌گوید: دکارت این امکان را از نظر دور داشته که ما شاید بتوانیم بدانیم که چیزی اندیشه‌ی ما را می‌اندیشد، اما معلوم نیست که بتوانیم بدانیم که آن چیز ما باشیم، می‌بینیم که این جا راسل شکی بسیار فلسفی تر و باز هم یک بعدی را فقط در مورد من به جریان انداخته است و باز تعادل را در مثلث طلایی کانت رعایت نکرده است.

در مقابل آقای راسل، آقای سارتر می‌گوید که دکارت این امکان را از نظر دور داشته است که شاید تجربه‌ی خودآگاهانه‌ی وجود داشته است که به هیچ وجه مستلزم دانستگی به خود یا من نیست. اما آیا ما با داشتن خودانگیزی غیرشخصی مداوم (حس ششم مداوم!) نیز می‌توانیم من را حذف کنیم؟ طبیعتاً خیر در این جا بالعکس سارتر جز من را در مثلث کمرنگ می‌بیند و دو نقطه‌ی دیگر را پُررنگ و باز تعادل را رعایت نمی‌کند. اما استاد بزرگی که جهان پست مدرنیسم جاویدان ساخته‌ی اوست و متعلق به او، فردریش نیچه در کتاب **غروب بت‌ها** در فصل باب عقل، وجود این مثلث را اجتناب‌ناپذیر و ضروری می‌داند و آن را از طریق روند تکاملی تجربه‌های تجمعی، دارای روحی تاریخی می‌داند و درونی می‌کند و بسیار ظریف و موشکافانه وقتی چه‌گونگی برون فکنی آن را نفی می‌کند، در همین حین پروسه‌ی شکل‌گیری این مثلث طلایی را تایید می‌کند.

و آن جا که حقیقت می‌خواهد خاموش بماند، آینه‌ی صد پهلو روبه‌رویش می‌نهد و آن را مجبور می‌کند، زبان‌آوری کند. اولاً این نکته‌ی بنیادی را مطرح می‌کند که زبان باید پشتوانه‌ی پیش‌انگاره‌ی تاریخی را برای به گفتار درآوردن خودش و به وجود آوردن مفهوم کلمه چیز داشته باشد و آن روانی است که هر چند بسیار ابتدایی و خام و نقاط اراده و آگاهی آرام، آرام دارند در آن رشد می‌کنند. قابلیت فرآیند Ciraular «در گردش»، که

شعر وحید دستگردی برای امین الشریعه

این قطعه شعری است که ادیب اریب و شاعر شهیر وحید دستگردی (در گذشته‌ی ۱۳۲۱ شمسی) مدیر مجله‌ی ادبی **ارمغان**^۱ خطاب به مرحوم امین الشریعه‌ی سبزواری (در گذشته‌ی ۱۳۱۸ و مدفون در امامزاده عبدالله گرگان) در تاریخ ۱۸ ماه اسفند ۱۳۰۵ شمسی سروده است و در دیوان وحید دستگردی که به همت جناب دکتر سیف‌الله وحیدنیا (مدیر مجله‌ی **وحید** و نماینده‌ی اسبق مجلس شورای ملی)^۲ چاپ شده است، درج شده.

دو سال رفت که مرسوم ارمغان نرسید
گل و نسید حدیث زمان پیشین بود
به روزگار کنونی نسید و گل عنقاقت
از اوستاد سخن (افسر)^۳ این حکایت پرس
دو ساله مرسوم ایدون که عید نوروز است
خدا گواست که مصرف به غیر کاغذ و طبع
به جرم آن که به گلزار من هزارم و بس
بدین گناه که عزلت گزیدم از اغیار
نه بنده گوید ای خواجه، خواجه می گوید:
«نسیم لطف و عنایت در این چمن نوزید»

وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نسید
که داشت خواجه مهیا هر آن چه داشت امید
بر اهل فضل که بشنید گوش و دیده ندید
که بیش و کم بودش آگهی ز حال وحید
اگر به رسم قدیم از خدیو فضل رسید
نداشته است و ندارد ز هر سیاه و سفید
کدام خار ملامت که بر دلم نخلید
کدام یار که مانند عقربم نگزید
«نسیم لطف و عنایت در این چمن نوزید»

پی‌نوشت‌ها

۱- اولین شماره‌ی مجله‌ی **ارمغان** در ۱۲۸۸ شمسی (۱۳۳۸ قمری) منتشر شد و قریب بیست و دو سال مرتباً ادامه یافت. آخرین شماره‌ی آن در دی ماه ۱۳۲۰ منتشر شده است. من فرزند او (وحیدزاده متخلص به نسیم) را مکرر در تهران در انجمن ادبی حکیم نظامی می‌دیدم.

۲- استاد دکتر وحیدنیا در «مقدمه‌ی یادنامه‌ی زنده‌یاد استاد سیدعلیق‌ی امین (به کوشش احمد نیکوهمت) نوشته‌اند: «من به اعتبار زندگی اجتماعی و فرهنگی که داشته‌ام و سالی چند نیز در مدرسه‌ی قدیم نیم‌آورد

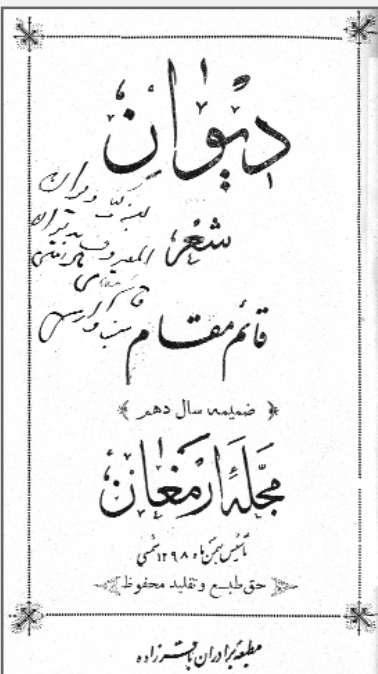
صفوی اصفهان در حجره‌ی به سر برده و در درس و بحث طلبگی صرف وقت کرده و با روحانیون فراوان اعم از طلبه و استاد مانوس و محشور بوده‌ام، کم‌تر کسی را با فضایل و مکارم اخلاق و جامعیت استاد امین دیدم. وی مردی روشن فکر، آزاده، بلند نظر، دل آگاه، خلیق، مهربان، خوش بیان، آداب شناس، عارف و وارسته بود. شعر نیکو می‌سرود و نثر را شیوا می‌نوشت. مرجع و ملجا امور مراجعین بود و خواسته‌های آنان را به گوش دل می‌شنید و در رفع آلام دردمندان کوشش می‌کرد. او فیض محض بود. مصاحبتش غم‌زدا و شفا بخش روح‌های علیل بود. سخنانش سخته و پخته و از دل برمی‌خاست و بر دل می‌نشست. اهل کتاب و درس و فحص و بحث بود. در بیان اوصاف او «یک دهن باید به پهنای فلک». استاد امین نمرده و نخواهد مرد. زیرا فرزندان خلف و آثار مکتوب او یادگاران زنده و جاوید او هستند». (یادنامه‌ی استاد امین، ص ۱۴)

۳- به سابقه‌ی روابط ادبی طرفین، محقق است که مراد از (افسر) مرحوم شاهزاده محمد هاشم سبزواری رییس انجمن ادبی ایران ملقب به شیخ‌الرئیس و نایب مجلس شورای ملی است که دیوان شعر او را آقای پارسای تویسرکانی در تهران طبع کرده‌اند و از دوستان دیرین مرحوم امین الشریعه بوده است.

همین زبان را پدید می‌آورد و من را اثبات می‌کند در صورتی که آقای راسل این مطلب را از نظر دور می‌دارد و با مطرح کردن یک من صرفاً فلسفی عمیق این فرآیند سبکل‌وار زبان را در روان در نظر نمی‌گیرد، مگر واژه‌ها و آواها رنگین‌کمان‌ها و پل‌های ظاهری میان چیزهای جاودانه از هم جدا نیستند. نیچه می‌گوید: «عقل همه‌جا کننده و کرده می‌بیند و رابطه‌ی علت و معلول را صادق می‌داند و اراده را هم چون علت باور دارد و آن را به اشتباه اثر گذار می‌داند و از این طریق من جوهری را به همه چیز فراقکنی می‌کند و مفهوم چیز را می‌آفریند و این وجود ذهنی را علت وجود حقیقی می‌انگارد و جهان خارج را جهان نمود و واقعیت مجازی می‌پندارد و عوض این که این مثلث را از راه حواس ابزارمند و تجربه‌ی جمعی تاریخی صیقل یافته (خودانگیختگی فزاینده) درونی کند و با این دیدگاه تاریخی که به‌جای پیوستگی سلسله‌وار، گسست‌ها و دگرپس‌ها را روند پیدایش چیزها بداند^۳ و مدتی صبر کند تا خون شیر شود و پدیده‌ها را دنبال کند، نیچه به طنز می‌گوید: در جهان هزار بار روشنی یافته‌تر، این اطمینان، این یقین وجدانی به ضمیر فیلسوفان هجوم آورد که ایشان به مقولات عقل دست یافته‌اند و نتیجه گرفته‌اند که این مقولات بر اساس گفته‌های بالا نمی‌تواند از تجربه برآمده باشند زیرا تجربه یک‌سره با آن در تضاد است و درونی می‌شود، پس از کجا آمده‌اند و چه در هند و یونان دچار یک اشتباه شده‌اند که ما می‌باید روزگاری در یک جهان بالاتر خانه داشته باشیم، به‌جای این که در جهانی بسیار پایین‌تر و واقعیت هم همین بود و ما می‌باید خدایی بوده باشیم، زیرا دارای عقل ایم. نیچه در این فصل نه تنها بر فراقکنی مثلث کانتی می‌تازد، بلکه ماورایی بودن آن را نیز رد می‌کند. ای اختر بزرگ! تو را چه نیک‌بختی می‌بود اگر نمیداشتی آنانی را که روشنی‌شان می‌بخشی. تو ده سال این‌جا به غارم برآمدی، اگر من و عقاب و مارام و من و اراده و آگاهی نمی‌بودیم تو از فروغ و راه خویش سیر می‌شدی. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- فلسفه در عمل، ادم مورتون، ص ۱۱۹ و ۱۱۸.
- ۲- غروب بت‌ها، فردریش نیچه، ص ۴۸-۴۹.
- ۳- تبارشناسی اخلاقی، مقدمه‌ی داریوش آشوری، ص ۱۰.



دست‌نوشته‌ی از ۱۲۹۸ بر پشت دیوان شعر قائم‌مقام (ضمیمه‌ی مجله‌ی ارمغان):
«این کتاب دیوان‌المعروف به «دیوان قائم‌مقامی» مال امین سبزواری»